**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۲/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**نحوه شکل گیری وضع تعینی**

در بحث وضع تعیّنی و نحوه شکل‌گیری‌اش اشاره به یک نکته‌ای را که حاج آقا اشاره می‌فرمودند مناسب می‌دانیم ایشان در مورد بحث صحیح و اعم این طوری اشاره می‌فرمودند که الفاظ وضع می‌شوند بر صحیح به نحو وضع تعیینی و به نحو تعیّنی برای اعم و بعد با تعبیر انبساط قهری از آن یاد می‌کردند خب این بحث انبساط قهری نیاز به توضیح دارد یعنی چطور می‌شود که قهراً یک لفظ انبساط پیدا کند یک پدیده‌ای هست که به اصطلاح فرض کنید مثل روغن کرچکی که گاهی اوقات انسان می‌زند روی کاغذ بیافتد بسط پیدا کند یا چیزهای دیگری که آب بشود زیاد بشود آن چی هست حقیقتش؟ به نظر می‌رسد اصل اینکه الفاظ وضع بر صحیح شدند به خاطر این هست که ... البته این نکته را هم عرض بکنم مراد از صحیح و اعمی که اینجا مطرح هست صحیح و اعم عرفی است نه شرعی. یعنی الفاظ آن چیزی که عرفاً صحیح هست بر او وضع می‌شود ولی به نحو وضع تعیّنی بر اعم وضع پیدا می‌کند آن این است که خب معمولاً یک پدیده‌ای را که اختراع می‌کنند در یک قومی و امثال اینها این پدیده برای رسیدن به یک هدفی هست و اسمی هم بر این پدیده می‌گذارند در مرحله اول بر آن افرادی می‌گذارند که تأمین کننده آن هدفشان باشد که آنها را به آن هدف واصل کنید فرض کنید ماشین که اختراع می‌شود خب یک دستگاهی اشخاص اختراع می‌کنند اسمش را می‌گذارند ماشین به خاطر اینکه خب یک شیء اختراع شده جدیدی هست ولی خب این پدیده خیلی وقتها یک جایش گیر پیدا می‌کند یک مشکلی برایش ایجاد می‌شود از آن تأثیربخشی‌اش خارج می‌شود به طور متعارف افراد نمی‌آیند یک اسم جدید برای این وضع کنند علتی اینکه اسم جدید وضع

نمی‌‌کنند اولاً نمی‌خواهد ارتباط این پدیده را با حالت قبلی‌اش قطع کنند می‌خواهند نشان بدهند که این یک زمانی مثلاً درست بوده حالا خراب شده آن حالت خرابی شیء و حالت درستی شیء دو حالت از حالتهای یک شیء واحد هست دو پدیده مجزا و متباین با هم نیستند بنابراین به طور طبیعی واژه جدیدی بر اینها وضع نمی‌کنند

پرسش: دور نیست؟ چون ما الان اول بحثمان است که مصادیقش هست یا نیست؟ پاسخ: توجه نمی‌‌کنید بحث را اصلاً. بحث سر این هست که می‌خواهیم ببینیم که چه می‌شود که ما اینجا بحث سر این نمی‌‌خواهیم بکنیم که آیا این فرمایش حاج آقا صحیح هست یا صحیح نیست ما اصلاً در آن بحث نمی‌‌کنیم بحث تحلیل این بحث است با فرض اینکه ما می‌گوییم وضع بر صحیح شده نکته‌اش هم عرض کردم علتی که می‌گوییم وضعی تعیینی بر صحیح شده علتش این است که اصلاً وضع به خاطر آن پدیده‌ای هست که اختراع کردند برای اشاره به آن پدیده هست و آن پدیده اولاً بالذات آن مصادیقی که ما را به آن هدف می‌رساند آن هست که باعث شده وضع ما بکنیم حاجت همچنانکه اختراع را ایجاد کرد لفظ را برای مخترع هم ایجاد می‌کند و آن چیزی که ما اولاً‌بالذات به آن حاجت داریم به آن شیء درستش هست یعنی آن فرد صحیحش را ما به آن حاجت داریم بنابراین به طور طبیعی برای آن لفظ وضع می‌کنیم اما فرض کنید خانه، خانه یک پدیده عرفی است این لفظ را وضع می‌کنند بر جایی که بشود در آن زندگی کرد و امثال اینها ولی یک جایی که مخروبه شده دیگر از صلاحیت خانه بودن افتاده این اولاً و بالذات نه غرض ایجاد او هست یعنی یک پدیده‌ای نیست که او را ایجاد کنند و نه چون غرض ایجادش نیست طبیعتاً ابتداءً اولاً بالذات به فکر اینکه یک اسمی بر اینها بگذارند نمی‌افتند آنکه ابتداءً‌اسمگذاری می‌شود آن جایی که آن هدف سکنای انسان را تأمین می‌کند و آن هدف سکنی باز فرد صحیحش برآورده می‌شود ولی خب این افراد صحیحه چه بسا بعداً خراب بشوند به مرور خب خیلی وقتها آن فرد ناخودآگاه یعنی آن طوری که در اختیار من است من نمی‌خواهم این خانه من از آن هدف من خارج بشود ولی خب حوادثی پیش می‌آید که این خانه خراب بشود و

چون حوادث پیش می‌آید این خانه خراب بشود برای اشاره به این خانه‌ای خراب شده باید از یک لفظی استفاده کرد بحث این است که آیا به طور طبیعی آدمها می‌آیند یک لفظ جدید برای اشاره به این پدیده اختراع می‌کنند یعنی وضع می‌کنند از یک لفظ جدید استفاده می‌کنند؟ یا نه همان لفظ سابق را می‌گیرند و آن را بر این اطلاق می‌کنند عرض ما این هست که آن چیزی که طبیعی انسانها هست این است که همان لفظ سابق را بگیرند بر این اطلاق کنند چرا آن لفظ سابق را می‌گیرند به دلیل اینکه اگر شما لفظ جدید به کار ببرید ارتباط بین آن پدیده‌ای قبلاً به یک شکلی بوده و الان به یک شکلی بوده از بین می‌رود به تعبیر دیگر تفاوت بین فرد صحیح و فرد فاسد غالباً تفاوت حالات است یعنی یک شیء هست که در یک حالت قبلاً کانّ در یک زمان صحیح بوده به تدریج این فاسد شده یک عاملی حالا دفعتاً‌یا تدریجاً به حالت فاسد مبتلا شده این نکته باعث می‌شود که به طور طبیعی همان واژه را ببینید مثلاً ما لفظ محمد را برای بچه‌مان می‌گذاریم به اعتبار شخصی هست که خب به دنیا آمده فرزند انسان هست انسان در هنگام این طور اسم گذاری حالت مرگ او را در نظر نمی‌گیرد یعنی تصور نمی‌کند که این انسان یک موقعی ممکن است بمیرد ولی بعد که مُرد باز همان واژه را در موردش اطلاق می‌کند ولو ما ممکن است بگوییم محمد اسم هست اولاً و بالذات در مورد بچه زنده به اعتبار مجموعه‌ای که از جسم و روح تشکیل شده محمد می‌گوییم محمد اسم بر جسم خالی نیست بر این جسم بی‌جان نیست جاندار بودن این دخالت دارد در اسم‌گذاری درست است همین طور هم هست این اسمهایی که انسان می‌گذارد برای این موجود بما هو حیّ و جاندار هست اصلاً آن چیزی که قوام اصلی این حیاتش هست به روحش هست ولی خب گاهی اوقات روح جدا می‌شود و این جسم باقی می‌ماند ما می‌گوییم این محمد است که در زمین قرار گرفته ما اینجا نمی‌آییم یک لفظ جدید به کار ببریم چون به کار بردن یک لفظ جدید ارتباط این جسم را با زمانی که این جسم در آن روح وجود داشت منقطع می‌کند این چیز به طور طبیعی ... اولاً‌یک نکته‌ای که عرض کردم ابتداءً هدف ما این نیست که این جسم به این حالت در بیاید خارج از خواست ما هست خارج از میل ما هست

میل ما این هست که این انسان جاندار باشد میل طبعی ما ولی خب به هر حال چیزی پیش آمده که این روح از این مفارقت کرده ما در مورد الفاظ صحیح و فاسد هم ابتداء این طوری است البته ابتداء به یک معنای تجوّزی و مجازی آن را به کار می‌بردند به اعتبار اینکه یک نوع شباهتی بین این و او هست ما وقتی می‌گوییم این محمد هست گاهی اوقات به اعتبار این هست که کانّ چون شباهت دارد با آن محمد از آنکه محمد در واقع به اعتبار روحی که در این دمیده شده بود اصلاً محمد یک شخصی بوده حرف می‌زد صحبت می‌کرد و آن چیزی که انسان وجداناً در مورد او می‌دید آن روحش قوام این طور تسمیه بود ولی به هر حال از جهت ظاهری اینها به همدیگر شباهت دارد همین شباهت ظاهری منشأ می‌شود که ابتداءً‌به نحو مجاز بر او اطلاق کنند این اطلاق مجازی به تدریج یک نوع اطلاق حقیقی به خودش می‌گیرد به طوری که دیگر بعد از آن آدم احساس تجوّز نمی‌‌کند ما می‌گوییم انسان گاهی اوقات زنده هست گاهی اوقات مرده هست ماشین گاهی اوقات صحیح هست و راه می‌رود گاهی اوقات خراب است و در گوشه‌ای رها شده این به اصطلاح روش طبیعی توسعه این مفهوم هست نکته‌ای که عرض کردم نکته‌ای هست که منشأ می‌شود که ناخودآگاه همان لفظ را بر این شیء بگذارند این است که به دلیل خلاصه مسبوقیت فرد فاسد به فرد صحیح باعث می‌شود که همان لفظی که برای فرد صحیح گذاشتند بعداً برای فرد فاسد بگذارند یعنی همان معنایی که آقایان می‌گویند که مشتق نسبت به ما مضی آن چیزی که قبلاً هست یا حقیقت است یا مجاز است و امثال اینها حالا به هر حال مشتق این صلاحیت را دارد که در مورد ما مضی اطلاق بشود واژه‌ها همین است فرض کنید ماشین ولو لفظی هست که ابتداءً در مورد آن ماشین صحیح قرار گرفته ولی چیزی که قبلاً ماشین بوده است الذی کان ماشیناً این به دلیل شباهتی است که بین این دوتا هست و مسبوقیت ماشین فاسد به ماشین صحیح این خودش چیزی هست که به طور قهری و طبیعی این واژه‌ها در موردشان به کار برده بشود البته این نکته را هم بگویم با وجود اینکه این ماشین در این معنی هم هست ولی خیلی وقتها باز ما یک مقامهایی وجود دارد که این مقامها اقتضاء می‌کند مراد خصوص

مثلاً ماشین صحیح باشد فرض کنید من می‌گویم برو یک ماشین بخر مراد این نیست که ماشین قرازه‌ای که هیچ راه نمی‌رود و امثال اینها بخر ماشین به هر حال ماشین که می‌خواهم بگویم ... حتی گاهی اوقات ماشین بخر با توجه به خصوصیاتی که آن طرف دارد مطلق ماشین هم نیست مثلاً انصراف دارد به یک ماشین خاصی که متناسب آن حاجتی هست که آن بنده خدا دارد مثلاً بنده خدایی هست بنّا هست می‌گوید برو ماشین بخر یعنی برو وانت بخر که بتوانی با کارهایت را انجام بدهی یک بنده خدایی که چیز هست ؟؟؟ کامیون باشد یک بنده‌خدایی که می‌خواهد رانندگی کند اگر به او گفتند ماشین بخر ممکن است تاکسی بخر اینها به تناسبات مقامهای این مفهومهایش طبیعتاً فرق می‌کند و یک معنای خاصی به خودش می‌گیرد و اینکه «الصلاة قربان کل تقی» بعضی‌ها مثلاً به اینها استشهاد می‌کنند که این مثلاً دلیل بر این هست که صلاة اعم نیست و خصوص صحیح هست اینها هیچکدام دلیل نیست چون در واقع یک نوع قرینه مقامیه در اینجاها وجود دارد که این در مقام بیان آن خاصیتی هست که بر شیء مترتب می‌شود و آن خاصیت بر شیء فاسدش که مترتب نمی‌شود اینها یک نوع قرینه‌های خاصی هست که در این طور مقامات وجود دارد و ما نمی‌توانیم تبادر شیء صحیح را از صلاة، صلاة صحیحه از صلاة در این طور مثالها قرینه بگیریم که تبادر، تبادر حاقی هست بلکه خیلی وقتها اینها تبادر،‌تبادر حاقی نیست و به گونه دیگری است بنابراین غرضم این هست که خب این یک مکانیزیم طبیعی لغات هست و روی همین جهت در لغات مختلف هم علی القاعده باید همین طور باشد یعنی لفظی که در زبانهای مختلف برای مثلاً ماشین قرار داده شده آن هم در هر زبانی آن لفظ ابتداءً به نحو مجازی و به تدریج به نحو حقیقی در مورد اعم به کار برده می‌شود به گونه‌ای که اگر الان ما بگوییم ماشین دو قسم داریم ماشین صحیح و ماشین خراب ماشین راه برو و ماشین راه نرو این آدم هیچگونه احساس تجوّز در آن نمی‌کند چون به نحو وضع تعیّنی اینها در یک معنای اعم به کار رفته. حالا به تناسب اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم ببینید یک نکته‌ای را بعضی از بزرگان مطرح می‌کنند این است که نیاز به یک تبیین خاصی دارد باید

ببینیم بعضی بزرگان می‌گویند واژه‌ها ابتداء بر مصادیق محسوسه وضع می‌شوند و به تدریج توسعه پیدا می‌کند برای مصادیق غیر محسوسه این را باید تأمل کرد آیا حتماً چنین هست که واژه‌ها ابتداءً برای مصادیق محسوسه وضع می‌شود؟ این اصل نکته‌اش هم بر این نکته هست که وضع یک پدیده‌ای هست که از آغاز پیدایش بشر ایجاد شده و اینکه از آغاز پیدایش بشر ایجاد می‌شود زمانهایی که بشر هنوز عقلش به اندازه یک عقل بچه هست در مورد او هم این واژه‌ها اطلاق می‌شده بنابراین کانّ ابتداء بر آن مصادیق محسوسه وضع شده به تدریج توسعه پیدا می‌کند یک نوع توسعه قهری از محسوس به معقول را علامه طباطبائی در خیلی از فرمایشاتشان دارند و بزرگان دیگر هم این مطلب را دارند به نظر می‌رسد که اینها نیاز به تأمل دارد واقعاً به عنوان یک قانون عام ما بخواهیم بگوییم که همه جا مثلاً این طوری هست و امثال اینها این طور نیست خیلی وقتها ولو بر آن مصادیق محسوس وضع می‌شود ولی یک وجه مشترکی در اینها دیده می‌شود که بر آن وجه مشترک وضع می‌شود حسی بودن مصداق اقتضاء نمی‌‌کند که حتماً بر یک ویژگیی وضع بشود که حسی بودن در آن دخالت دارد مثلاً کنید که من می‌بینم که این غذایی که می‌خورم حال من را جا می‌آورد من را شادمان می‌کند خب به اعتبار آن سرحالی و شادمانی که از این خوردن غذا به من دست می‌دهد لفظ شادمانی را من وضع می‌کنم ولی آیا شادمانی به قید شادمانی حسیه وضع می‌شود؟ خیلی وقتها مبدأ پیدایش مصداقهای حسی است ولی مبدأ پیدایش غیر از این است که لفظ را برای آن پدیده به قید حسیتش وضع کنیم من مثلاً آن چیزی که من از کلمه شادمانی می‌فهمم شادمانی به معنای شادمانی حسیه نیست هر چند ابتداءً مصداق شادمانی که انسانها درک می‌کنند شادمانی حسی هست ولی مجرد اینکه آغاز پیدایش این واژه با یکسری مصادیق حسیه هست این معنایش این نیست که مراد خصوص آنها هست.

پرسش: ... پاسخ: احساس نیاز باعث نمی‌شود که بر خصوص آن وضع کنند

پرسش: نه، نه اینکه بر خصوص به قول شما ... پاسخ: می‌تواند معنای عام باشد مقیّد لازم نیست وضع کنند

پرسش: یعنی اول چون دیدند به این نیاز دارند اول وضع کردند بر همین محسوسات ... پاسخ: نه معلوم نیست بر محسوسات وضع کرده باشند یعنی می‌تواند برای بدون مقیّد ؟؟؟ حسیت وضع کنند

پرسش: یعنی چیزی که اول می‌دیدند حسیه بوده ... پاسخ: حسیه بوده ولی نه بر آن ... یک موقعی هست لفظ را یک حالتی را در او می‌ببینند آن حالت را برایش اسمی وضع می‌کنند آن حالت ممکن است یک مفهوم عام ... ببینید من می‌گویم نورانی، نورانی ولو یک موقعی شمع بوده یک موقعی دوتا سنگ را به همدیگر می‌زدند و یک جرقه‌ای می‌زده این نورانی بوده و امثال اینها ولی آن چیزی که ورای اینها می‌بیند یک نوع نوری که اینجا می‌زند بیرون این سنگی که منشأ می‌شود که این نور را تولید کند و آن قالب خاص و جزئی که این نور را تولید می‌کنند الزاماً ممکن است که انسان آن را نبیند نور را به معنای آن چیزی که نورانیت را ایجاد می‌کند البته این مفهوم نورانیت مصداقهایی از آن زمان در آن می‌دیده همین یک دانه بوده ولی مجرد انحصار مصداق معنایش این نیست که مفهوم را به نحو کلی فی المعین باشد که فقط در این مصادیق باشد هیچگونه ملازمه‌ای ندارد بین مبدأ پیدایش یک مفهوم و خود آن مفهوم مصادیق ... اینها را باید به اصطلاح چیز کرد

پرسش: ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم در مورد صحیح و اعم هم استدلال نمی‌خواهیم بکنیم بر این مطلب

پرسش: یعنی همان حرفی که آنجا زدید را در محسوس و معقول ... پاسخ: محسوس و معقول گفتند. نه من می‌خواهم عرض بکنم که آن را عرض کردم که با پذیرشش در مقام تحلیل بودیم از مقام تحلیل استدلال بر وجود نمی‌خواستیم بکنیم ما می‌گوییم وجداناً می‌بینیم که بر صحیح وضع می‌کنند آن یک بحث دیگری است که تبادر دارد که صحیح است اینجا هم همین است من نمی‌خواهم انکار کنم که این واژه ممکن است برای محسوس وضع شده باشد و به قید محسوس باشد می‌گویم این استدلال ناتمام است مجرد اینکه پیدایش یک پدیده پیدایش یک واژه با یک پدیده‌های مخصوص هست معنایش این نیست که لفظ به گونه‌ای هست که

مقیّد به آن پدیده باشد می‌تواند مقیّد باشد می‌تواند مقیّد نباشد و این را باید از جای دیگر برایش قرینه گرفته یک مقداری گاهی اوقات استدلالات، استدلالات منطقی خاص برایش اقامه نمی‌شود عرض کردم مجرد مبدأ پیدایش با آن شیئی که لفظ را بر او وضع می‌کنیم ملازمه‌ای ندارد. حالا این بحثهایی هست که ... بنابراین در این طور موارد باید دید واقعاً چطوری است وجداناً چطوری درک می‌کنیم این حاج آقا این مطلب را می‌فرمودند که وجود افراد جدید مفهوم را توسعه نمی‌‌دهد ایشان یک بحثی را داشتند در مورد کلمه مؤمن،‌بد نیست این بحث را اشاره به این بکنم می‌فرمودند در یک جلسه‌ای بودیم بعضی از آقایانی که یک مقداری تفکر سنی‌زدگی داشتند اینها می‌گفتند که در آیات قرآنیی که «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» گفته نمی‌شود مراد از ایمان امامی بودن باشد چون هنوز امر به ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) که نازل نشده بوده پس بنابراین در آیات قرآن «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» به معنای «یا ایها الذین اسلموا» باید گرفته بشود مؤمن در لسان قرآن به معنای مسلم باید گرفته بشود چون ما حالا بعد از سوره مائده اگر کلمه مؤمن اطلاق بشود سوره مائده که آخرین سوره قرآن می‌گویند نازل شده و امثال اینها بعد از آن اگر «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» اگر داشته باشیم آن حالا یک حرف دیگر است ایشان می‌فرمودند من عرض کردم که نه اصلاً این طور نیست مؤمن یعنی کسی که اعتقادات لازم را دارا باشد مؤمن یعنی این. الایمان یعنی ایمان به اعتقاداتی که از طرف خداوند آن اعتقادات لازم المراعاة هست خب این اعتقاداتی که از طرف خدا لازم المراعاة هست قبل از نزول آیه ولایت اصل ایمان به رسالت و ایمان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در پیغمبریش را و آن احکامی که تا آن زمان نازل شده بود الایمان بما جاء‌حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلّم) من عند الله ولی وقتی که آیه ولایت نازل شد ایمان مصداقش توسعه پیدا می‌کند یعنی کسی مؤمن باشد نه اینکه مفهوم تغییر می‌کند ایمان یعنی آن چیزی که لازم الاعتقاد هست انسان به آن اعتقاد داشتن اعتقاد بما هو لازم الاعتقاد یک کتابهایی بعضی وقتها علمای ما می‌نوشتند اللازم الاعتقاد فیما یلزم اعتقاد علی العباد، الاقتصاد فیما یلزم اعتقاد علی العباد مثلاً اللازم الاعتقاد این

لازم الاعتقاد بعد از نزول آیه ولایت مسئله ولایت هم در مصداقش داخل می‌شود زمان امام صادق (علیه السلام) مؤمن کسی بوده که به امام صادق (علیه السلام) و به امامان پیشینش معتقد باشد حالا امامهای بعدی را هم نشناخته آن به ایمانش ضربه وارد نمی‌رسد مؤمن به معنای دوازده امامی نیست و کسی که شش امام را معتقد بوده زمان امام صادق (علیه السلام) او مؤمن بوده ولی الان مصداق مؤمن به معنای دوازده امامی است این دوتا با همدیگر ملازمه ندارد و روی همین مفهوم هست که خداوند همه ادیان را اسلام تلقی می‌کند «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ اْلإِسْلامُ» (آل‏عمران, 19) اسلام می‌تواند معنایش این باشد اسلام یعنی دین حق این دین حق در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) مسیحیت اسلام بوده است در زمان حضرت موسی (علیه السلام) یهودیت اسلام بوده است ولی الان دیگر یهودیت و مسیحیت اسلام نیست مصداقش عوض شده نه مفهومش عوض شده مصداقش عوض شده و این واژه‌ها و واژه‌هایی مثل ایمان وضع نشدند به اعتبار آن مصداق خاص این یک نکته خیلی مهمی است که چقدر مصادیق در آن مفهوم دخالت دارد این را حالا به تناسبی من

پرسش: در مسائل مستحدثه‌ای پیش می‌آید چطور حاج آقا؟ آن وقت اگر یک چیزی استعمال شده باشد الان اطلاق بشود به حسب چیز ... پاسخ: اگر مفهوم، مفهوم عام باشد مثلاً عقد، پیمان، پیمان مجرد اینکه آن زمانها یک پیمانهای خاصی بوده باعث نمی‌شود این عقد اطلاق نشود عقد یعنی پیمان هر چی می‌خواهد باشد حالا آن زمان مصداقهایش یک مصداقهای چیز بوده عقد آنها بوده ولی «أوفوا بالعقود» می‌گوید به پیمانتان نه به پیمانهایی که الان رایج است یک پیمانیی که الان رایج است مجرد اینکه پیمانها در آن زمان به یک شکل خاصی بوده این «أوفوا بالعقود» را تضیّق نمی‌‌دهند معنایش را. حالا یک بحثها ریزه‌کاری و دقت دارد که چقدر تعیّن مصداق در یک زمان تأثیر دارد در تضیّق و توسعه مفهوم حالا آن یک بحثهای ریزه‌کاری و دقیقی دارد که من نمی‌خواهم الان واردش بشوم باید یک موقعی در مورد این بحث کنیم خیلی بحث سخت و سنگینی هست ولی غرضم این نکته هست به طور کلی این بحثی که الان دنبال

می‌کنم این هست مجرد اینکه مصادیق یک مفهوم در زمانی که لفظ را بر آن مفهوم وضع می‌کنیم به یک شکل خاصی هستند اقتضاء نمی‌کند که این مفهوم هم مقیّد به آن مصادیق و آن صنف و طور مصادیق باشد هماچنانکه خصوصیات خارجی و فردیه دخالت ندارد ممکن است آن خصوصیات صنفیه هم اصلاً دخالت نداشته باشد به گونه‌ای مفهوم جدید که می‌آید به عین صدقه علی المصادیق السابقة صدق کند بر این مصداق جدید خب این محصل بحث هست حالا این بحث دیگر عجالتاً بحث وضع تعیّنی نکته‌خاصی من به نظرم نمی‌‌رسد تمامش کنیم یک بحث دیگری هست من فقط فهرست‌وار نکاتش را بگویم ـ‌من امروز یک قدری زودتر می‌خواهم بروم ـ آن این است که تأثیر مقام در دلالتها یک سری عنوانهایی مثلاً عنوانهای سنتی اینجا وجود دارد آنها را خیلی بحث نمی‌‌کنیم یک اشارات کوتاه می‌کنم مثلاً می‌گویند امری که در مقام دفع توهم حذر باشد ظهور در وجوب ندارد نهیی که در مقام دفع توهم الزام باشد مثلاً ظهور تغییر می‌کند سکوت در مقام بیان یک دلالتی دارد مقام امتنان الفاظ را به یک معنای خاصی می‌دهد مقام تهدید مفهوم‌ساز است یا مقام شارعیت مقام مولویت این بخصوص آن چیزی که بیشتر می‌خواهیم روی آن تکیه کنیم تأثیر مقام شارعیت و مقام مولویت در دلالتها هست این بحث مقام شارعیت و مقام مولویت را همین طوری که سریع داشتم نگاه می‌کردم در کلمات آقای فانی که کتابی دارند آراء حول المبحث الالفاظ در این برنامه اصول وجود دارد خیلی در کلماتشان پُررنگ بود و من جمله مثلاً ج1، ص147، 157، 159، 373؛ ج2، ص139 و جاهای دیگر با این تک واژه‌ها مقام الشارعیة، مقام الشارع، مقام المولویة، مقام المولی، این تعبیرات را بزنید آن بحثهایی که چیز هست ایشان مثلاً آنجا یک جایی اشاره به این نکته می‌کند که نمی‌شود از تبادر معنای موضوع له را استفاده کرد چون ممکن است این تبادر حاقی نباشد تبادر به اعتبار مقام باشد دقیقاً همین بحثی که ما داریم و امثال اینها بحث ظهور امر در وجوب و به آن چیز شده و بخصوص آن نکته‌ای ما در این بحث خیلی دنبالش هستیم در کلمات ایشان خیلی پررنگ رویش تکیه شده بود حالا این بحثها را ملاحظه کنید اوامر مولوی و ارشادی ظهور امر در مولویت و

ارشادیت نمی‌دانم امثال اینها، اینها در این بحثها دخالت دارد حالا این بحثها را إن شاء الله شنبه در خدمتتان هستیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»